

به نام خداوند آغازگر

پیرده آخبر

مجموعه داستان کوتاه

ارسطو خوش حساب



انتشارات نسل روشن



پرده آخر

نویسنده: ارسطو خوش حساب

صفحه آرایشی: علیرضا زمانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰,۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: لیتوگرافی آرمانسا

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۶۹-۸۳-۷

سرشناسه: خوش حساب، ارسطو، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: پرده آخر: مجموعه داستان کوتاه / ارسطو خوش حساب.

مشخصات نشر: تهران: نسل روشن، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: 73 ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: 7-83-6169-622-978-۱۲۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Short stories, Persian -- 20th century

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ۴ ۴۶۲۴/و PIR۸۳۴۲

رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۱۳۵۱۵

نشانی: تهران - میدان انقلاب، مابین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه،

خیابان شهیدنظری پلاک ۶۱ طبقه چهارم واحد B ۴۴ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۳۱۲۶

WWW.NASLEROSHAN.COM

تمامی مسئولیت‌ها و حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به نویسنده می‌باشد.

هیچ شخص حقیقی یا حقوقی حق چاپ و برداشت تمام یا قسمتی از اثر را به صورت چاپ، فتوکپی و... را ندارد و متخلفین به موجب بنده ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از ناشرین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

پرده آخر

مجموعه داستان کوتاه



سخن فاشتر

به نام خدا

انسان مثال گیاهی است که خشک شده و از بین می‌رود و تمام زیبایی‌های انسان نیز همچون گلی است که پژمرده می‌شود. آری؛ گیاه خشک و پژمرده می‌شود و انسان نیز مانند گیاه از بین می‌رود اما تنها کلام، افکار و آثار او باقی می‌ماند. انتشارات نسل روشن در تلاش است تا با ایجاد یک بستر مناسب در حمایت از مولفان و همچنین ماندگاری ایده‌ها، آثار و افکار آنها و با انتشار کتابی ارزشمند که از سطح علمی مطلوبی برخوردار باشد به وظیفه‌ی انسانی و اعتقادی خویش عمل کند تا بتواند اثری سازنده را به عنوان میراثی ناچیز برای نسل روشن باقی گذارد.



چند صفحه با نویسنده	۹
خب اومد که اومد	۱۵
تشابهی به زیبایی عشق	۲۹
کسی اینجا هست؟	۴۵
پرده آخر	۵۷

□ فهرست □



چند صفحه با نویسنده

داشتم با سرعت خیلی زیادی رانندگی می‌کردم. جر و بحث شدیدی با هم کرده بودیم و داشتم حرصم رو با رانندگی خالی می‌کردم. نمی‌دونم چرا این زنها حرف آدم رو نمی‌فهمن یا شاید درست نمی‌فهمن، یا شاید می‌فهمن ولی یه چیز دیگه از حرفی که می‌زنی درک می‌کنن. البته شاید زنها هم همین فکر رو در مورد ما مردها می‌کنن. ولی خب چیزی که هست من از زاویه خودم دارم به این موضوع نگاه می‌کنم. همیشه دعواها و جر و بحث‌های ما هم دقیقا به خاطر همین برداشت‌های اشتباهی که از حرف‌ها و رفتار من می‌کنه شروع می‌شه. این رو هم باید بگم که خیلی دوستش دارم و تموم این داستان‌ها و دعواها هم هیچ تاثیری روی علاقه‌ای که بهش دارم نمی‌ذاره ولی خب اینم دقیقا یکی از همون موضوعاتی که درک نمی‌کنه. فکر می‌کنم خودش هم همین جوریه‌ها ولی در مورد من نمی‌تونه فکر کنه که اینجوری باشم. چون آگه

خودش هم همین جوری نبود احتمالا تا حالا پنجاه دفعه‌ای باید همدیگه رو ول می‌کردیم و می‌رفتیم برای خودمون تنها زندگی می‌کردیم. یا حداقل اینکه من می‌رفتم تنها زندگی می‌کردم اون رو نمی‌دونم شاید دوست نداشت تنها زندگی کنه چون خیلی اهل شلوغ کاریه و اعصاب بسیار قدرتمندی داره که با این همه اعصاب خُردی هنوز داره من رو تحمل می‌کنه. ولی خب قاعدتا من می‌رفتم و تنها زندگی می‌کردم چون دیگه اصلا حوصله این رو که از اول با یه نفر جنگ و دعوا کنم رو ندارم. صدای ضبط رو زیاد کرده بودم تا صدای ماشین رو که تا حد انفجار داشتم بهش گاز می‌دادم نشنوم. حالا اینکه چرا اصلا زن و شوهرها با هم دعوا می‌کنن کلا معلوم نیست. این یه خاصیت خیلی پیچیده‌ایست که در بین تموم موجوداتی که در غالب زن و شوهر با هم زندگی می‌کنن یا قصد دارن با هم زن و شوهر بشن وجود داره. البته حیوانات به مراتب از ما بهتر تونستن خودشون رو توی این زمینه به تکامل برسونن. بذارید یه نخ سیگار روشن کنم تا دلیل این موضوع رو هم براتون بگم.

نمی‌دونم تا به حال توی رفتار میمون‌ها دقت کردید یا نه، البته همشون نه ولی یه دسته‌ای که از آدم‌ها بیشتر تکامل پیدا کردن این خاصیتی که می‌خوام در موردش بگم رو دارن، یا مثلا گرگ‌ها و کرگدن‌ها هم همین خاصیت رو دارن، البته حیوانات زیادی این برتری رو نسبت به آدم‌ها دارن، بعضی از دوزیست‌ها، بسیاری از چهارپاها که ساده‌ترینشون

همین اسبیه که ما ازش به عنوان یه حیوان نجیب یاد می‌کنیم، حتی بعضی از حشرات هم این موضوع رو تونستن بین خودشون حل کنن. خلاصه تموم جاندارانی که از دعوامرافعه و جروبحت‌های بعد از زن و شوهر شدن خسته شدن این قانون رو برای خودشون گذاشتن. قانونی که ما انسان‌ها برعکسش رو برای خودمون اجرا می‌کنیم. این حیوانات با فکر، قبل از اینکه با هم زن و شوهر بشن با همدیگه دعوای می‌کنن، همدیگه رو گاز می‌گیرن، به هم حمله می‌کنن و اونهایی که شاخ دارن به هم شاخ هم می‌زنن. بعضی‌هاشون همدیگر رو زخمی هم می‌کنن و گاهی دچار خونریزی هم می‌شن. همین اسب‌های نجیب هم وقتی می‌خوان با هم زن و شوهر بشن به هم جفتک پرت می‌کنن. البته در این مورد انگار نجابت مادیون‌ها کمتر از اسب‌های نره چون معمولا زمانی که به افق خیره شدن، آقای اسب برای زن و شوهر شدن شخصا اقدام می‌کنه و معمولا مورد ضربات جفتک‌های خانم مادیون قرار می‌گیره. این‌ها به همین سادگی مشکلاتشون رو با هم حل می‌کنن و ترجیح می‌دن قبل از زن و شوهر شدن و بعضی‌هاشون در حین زن و شوهر شدن سنگ‌هاشون رو با هم وا بکنن. بعد هم که زن و شوهر رسمی به حساب میان دعوهاشون رو با هم کردن و راحت دست در دست هم تا آخر عمرشون بدون اعصاب خردی زندگی می‌کنن. ولی ما آدم‌ها دقیقا رفتاری متفاوت داریم. قبل از زن و شوهر شدن مدام

از هم تعریف می‌کنیم. ماده‌ها، ببخشید، خانم‌ها برای آقایون نازهای قشنگ می‌کنن و آقایون هم قشنگ ناز خانم‌ها رو می‌کشن و همدیگر رو نوازش می‌کنیم و خیلی همدیگه رو دوست داریم. موقع زن و شوهر شدن هم که اصلا نمی‌دونم چرا اینجوری می‌شیم! کلا تبدیل می‌شیم به موجوداتی با احساس و با گذشت که همه چیز رو قشنگ و زیبا می‌بینیم و عقلمون رو می‌دیم دست همون اعضای معروف بنی‌آدم که البته همون اعضای مذکور کنترل خیلی زیادی روی ما مخلوقات شریف دارن. خلاصه با مهربانی و راحتی، دست در دست هم یا هر چیزی که شما خودتون دوست دارید جایگزین کنید، با هم زن و شوهر می‌شیم و بعد تازه یادمون می‌افته که باید سر یه سری مسائل با هم دعوا هم می‌کردیم. جالبه که بدونید دقیقا توضیح این مسائل اندازه کشیدن یه نخ سیگار زمان برد.

سرعتم انقدر زیاد بود که یواش یواش داشتم می‌ترسیدم. داشتم به این فکر می‌کردم که چرا برداشت این زن از حرف‌هایی که می‌زنم نباید همون برداشتی باشه که خودم از حرف‌هام دارم؟! واقعا جای تعجب داره. البته دلیلش هم دقیقا همون تفاوتیه که بین ما آدم‌ها و اون حیوانات هست. داشتم خیلی حرص می‌خوردم و با خودم کلنجار می‌رفتم که احساس کردم صدایی همش تکرار می‌کنه «تند نرو، تند نرو»! سرعتم رو کم کردم، از نصف هم کمتر و ماشین رو کشیدم توی لاین سمت راست.

آینه رو جوری تنظیم کردم که صندلی عقب رو ببینم ولی کسی به جز خودم توی ماشین نبود. بیشتر که فکر کردم دیدم صدایش چقدر شبیه خودم بود! دقیق‌تر که شدم دیدم خودم بودم که داشتم به خودم می‌گفتم «تند نرو» و منظورم از این حرف کم کردن سرعت ماشین نبود. ولی خب این هم یکی از خاصیت آدم‌هاست، زن و مرد هم نداره و من خودم هم توی اون شرایط منظور خودم رو اشتباه متوجه شده بودم.



خب اومد که اومد

اون زن از اولش هم با ازدواج ما موافق نبود. من این رو می‌دونستم. قبل از ازدواجمون خیلی چوب لای چرخ من کرد که این کار صورت نگیره ولی موفق نشد. باید همون موقع می‌فهمید که نمی‌تونه با من در بیافته. همه خوشحالی‌ها و کادوها و رفتارهای خوب و دوستانه تو این دو سال بعد از عروسیمون هم فیلمش بود. فقط می‌خواست یه جوری به من نزدیک بشه.

همه چیز اون موقعی اتفاق افتاد که قرار شد یه هفته بیاد خونگی ما بمونه و کمک کردن به مهسا رو بهونه کرد. اون هفته قرار بود خونه رو نقاشی کنیم و همه چیز خیلی به هم ریخته بود. پیش خودم فکر کردم خب میاد یه هفته می‌مونه و بعد هم می‌ره منم تو این مدت حواسم رو جمع می‌کنم که یه وقت موشی توی زندگیمون ندوئونه.

البته خود مهسا هم زیاد رابطه خوبی با مادرش نداشت، مدام با هم